

سَلَامُ اللّٰهِ عَلَيْهَا
نور فاطمہ زہرا



کتاب خانہ دیجیٹل
www.noorfatemah.org



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سپیده هشتم

نویسنده:

امیر مسعود طاهریان

ناشر چاپی:

به نشر

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	سپیده هشتم
۷	مشخصات کتاب
۷	مقدمه
۹	ماه هشتم
۹	ماه در محاق
۹	خورشید خراسان
۹	کوچه‌های خراسان
۹	خوشه‌ی پروین
۱۰	دخیل
۱۰	سهم تمام آیینه‌ها
۱۰	از غربتی به غربت دیگر
۱۱	تا خراسان
۱۱	گنبد همیشه مطهر
۱۱	کبوترانه
۱۱	ای حضور هشتمین
۱۱	زیارت
۱۲	زیارت
۱۲	زیارت
۱۲	زیارت
۱۲	پنجره‌ی فولاد
۱۲	پیاده تا تو
۱۳	کبوترانه

پناه	۱۳
چراغ سرزمین لاله خیز	۱۳
گریز آهوانه	۱۳
سپیده‌ی هشتم	۱۴
پاورقی	۱۴

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: سپیده هشتم: برگزیده شعر معاصر مذهبی در ستایش امام رضا علیه السلام / تنظیم و گردآورنده طاهریان امیر مسعود، ۱۳۵۵. مشخصات نشر: مشهد: شرکت به نشر، انتشارات، ۱۳۸۲. مشخصات ظاهری: ص ۶۰ فروست: (شرکت به نشر؛ ۴۷۳. برگزیده شعر معاصر مذهبی در ستایش امام رضا (ع) (۱۰) شابک: ۹۶۴-۳۳۳-۷۲۶-X (دوره ؛ ۹۶۴-۳۳۳-۷۳۳-۲۳۵۰۰ ریال (ج ۱) وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی یادداشت: کتابنامه: ص [۵۹] - ۶۰ عنوان دیگر: برگزیده شعر معاصر مذهبی در ستایش امام رضا علیه السلام موضوع: علی بن موسی (ع)، امام هشتم، ۲۰۳ - ۱۵۳ق - شعر موضوع: شعر مذهبی - قرن ۱۴ - مجموعه ها موضوع: شعر فارسی - قرن ۱۴ - مجموعه ها شناسه افزوده: شرکت به نشر (انتشارات آستان قدس رضوی) رده بندی کنگره: PIR۴۱۹۱/ع۸۵ط۲ رده بندی دیویی: ۸۱۶۲۰۸۳۵۱/۱ شماره کتابشناسی ملی: ۸۱-۳۷۹۵۴

مقدمه

اگر نگاهی به روند تاریخ ادبیات مذهبی در ایران بيفکنیم این نکته روشن می شود که همواره ادبیات مذهبی در ارتباط با نوع حکومت ها بوده است و تا قبل از دوره صفویه اقبال به شعر مذهبی و مذهبی سرایی کم بود و آنچه تا این دوره مشاهده می شود، به صورت نعت پیامبر (ص)، امام علی (ع) و دیگر صحابی پیامبر و گاه کنایه وار از حادثه کربلا سخن گفتن است. در عهد صفویه و با توجه به اقبال پادشاهان صفوی به مذهب تشیع، ادبیات مذهبی مورد استقبال بیشتر قرار گرفت. محتشم کاشانی از جمله شاعران شاخص دوره صفوی است. این دوره همچنان تا حضور نادرشاه در صحنه سیاسی ایران ادامه داشت. با حضور نادرشاه در صحنه سیاسی ایران و با توجه به سنی مذهب بودن وی، شعر مذهبی رو به افول نهاد. اما با شروع حکومت زندیه دوباره رشد کمی شعر مذهبی از سر گرفته شد و تقریباً از زمان مشروطه به بعد پایگاهی قوی در نزد مردم یافت و با پیروزی انقلاب اسلامی تبدیل به جریانی قوی در صحنه ادبیات شد. از بزرگ ترین شاعران مذهبی دوره مشروطه عمان سامانی بود که استواری سخن پارسی را با پرداخت های عالی و تازه از تاریخ مذهبی درهم آمیخت و در شعر مذهبی این دوره فرازهایی ژرف آفرید. این فراز و نشیب در شعر مذهبی باعث فراز و نشیب محتوایی آن نگردید. تغییر کارکرد شعر مذهبی از حالت شخصی به حالت اجتماعی در مشروطه به [صفحه ۸] وقوع پیوست شعر مذهبی به عنوان موضع انتخاب شد و به عنوان حربه ای در مقابل شاعران به اصطلاح روشن فکر مطرح گشت. تا این دوره بیشتر آثار مذهبی در قالب های قصیده، مثنوی، ترکیب بند و ترجیع بند بود و در این دوره غزل مذهبی مورد توجه بیشتر قرار گرفت. رویکرد دوباره به شعر مذهبی ناشی از پیروزی انقلاب اسلامی و شروع حاکمیت مذهبی بر مردم و طرح جامه ی شیعی به عنوان بزرگ ترین تغییر در جغرافیای تفکر و سیاست اجتماعی، باعث تحول در ادبیات ایران و طرح بسیار قوی ادبیات مذهبی شد. در این دوره غزل مذهبی تقریباً فراگیر شد و شعر مذهبی تحت تأثیر تغییرات شعر آزاد و غیر مذهبی متحول گشت. تغییر نگرش نسبت به شعر مذهبی از دیگر ره آورده های این جریان فکری بود. با نگاهی به سرچشمه های حضور مذهب در ادبیات و تطبیق شعر گذشته با این چشمه ها خواهیم دید که شعر مذهبی در چند حیطه به فعالیت بیشتری پرداخته است: (۱) با آوردن تلمیح از قرآن و حدیث شریف، سعی در بیان اندیشه و موضعی را دارد. (۲) با بهره گیری از سیره زندگی و اخلاق پیامبر (ص) و ائمه (علیه السلام) و بزرگان اسلام به موعظه می پردازد. (۳) با بیان حماسه های دینی و قصص اسلامی، سیر روایت گری و تعلیم را به پیش می گیرد. (۴) با طرح وقایع زندگانی پیامبر (ص) و ائمه (علیه السلام) و بزرگان دین به صورت مدح یا مرثیه، ایجاد حس احترام و همدردی و تکریم نسبت به ایشان را در پی دارد. مضامین طرح شده در بسیاری از آثار، شعر دیروز را

به سمت حکایت، موعظه و تعلیم سوق می‌داد. اما در شعر امروز «اگر شاعر حکایت کند، تشریح نماید و تعلیم دهد، شعر نثر می‌شود و شاعر قافیه را می‌بازد. مخاطب جدی [صفحه ۹] شعر امروز دوست دارد راهبرش دارای مقام تفکر و استواری سخن باشد. دیگر روایت گری آن هم به صورت مرسوم آن - خواه پررنگ و خواه کم‌رنگ آن - شایسته‌ی خواننده‌ی عمیق و اندیشمند نیست و این حرکتی است که از زمان شروع آن مدت زیادی نمی‌گذرد. در چشم مخاطب شعر امروز، شعر مذهبی عرصه‌ی تنگ مجالی ها نیست. میدان تکرار در تکرار نیست. ادبیات مذهبی سرزمین دانایی در سرودن، توانایی در پرداخت مضامین انسانی است. جایگاه کشف و شهود است و شاعر در آن به مقام نائل می‌شود. رسید نگاه ذهن و زبان است. آنچه در جعبه‌ی جزم اندیشی و سست گویی و تکرار در تکرار است، شعر مذهبی نیست. شاعرانی که آگاهانه می‌سرایند، در سرزمین شعر مذهبی بلوغ می‌یابند و اثبات آگاهانه گفتن شان بیش از پیش در آثار مذهبی شان نمود می‌یابد. از دیگر عواید تغییر در جریان شعر مذهبی پس از انقلاب، پررنگ شدن نقش آگاهی و بینش دینی در ادبیات مذهبی بود. نقش آگاهی از تاریخ و رسیدن به بینش دینی را کمتر کسی می‌تواند در قوی بودن یک اثر نادیده بگیرد. اگر در گذشته شعر مذهبی در حیطه‌ی چند موضوع می‌چرخید و حتی فلسفه‌ی طرح آن مضامین هم روشن نبود، پس از انقلاب به یمن چند عامل بعضی از شاعران به فلسفه و بینش خاصی در مضامین دینی رسیدند. در وهله‌ی اول مطالعات دقیق و عمیق که در حوضه‌ی مفاهیم دینی داشتند، یاری‌رسان آنها بود. در وهله‌ی بعد حضور شخصیت‌هایی روشن بین که در ارائه‌ی بینش مذهبی به جامعه از هیچ کوششی فروگذار نکردند، تعدادی از کلمات را که از معنای حقیقی شان به دور افتاده بودند مورد باز آفرینی قرار دادند و اصالت بعضی از اصطلاحات را روشن ساخت. هم‌زمان با این مورد حضور شخصیتی مانند استاد مرتضی مطهری که در پیرایش تاریخ مسائل دینی مؤثر بود؛ شخصیتی که تمام همت او صرف زدودن بدعتها و ناروایی‌هایی که بر تاریخ اسلام شده [صفحه ۱۰] بود گشت. این تلاشها مورد توجه شاعران قرار گرفت و جریان اصلاح طلب در شعر به وجود آمد که از یک طرف سعی در باز آفرینی شخصیت‌های تحریف شده‌ی دینی نمودند و از طرف دیگر در دادن بینش دینی به جامعه و تغییر ساختار فکری در حیطه‌ی ادبیات گام برداشتند. نتیجه‌ی نگرش تاریخی صحیح به واژه‌ها و همراهی با اصالت آنها، در کنار پروراندن اندیشه در پس استفاده از هر عنصر مذهبی، و شعر را از حالت روایی و تک زمانی بودن به عرصه‌ی ادب فراز مانی کشاند و در آثار شاعران فرازهایی ژرف و استوار آفرید. اما در کنار تغییر در زبان و تصویر و افزایش آگاهی و تغییر کارکرد شعر مذهبی، هنوز در رسیدن به تکامل فکری در آثار مذهبی راهی دراز فرارو داریم. هر واقعه‌ی تاریخی دارای دو ساحت ظاهری و باطنی است. راهیابی به ساحت ظاهری از طریق دیدن و شنیدن و خواندن صورت می‌پذیرد و دستیابی به ساحت باطنی از راه کشف و شهود می‌باشد. رسیدن به دیدگاه اشراقی نسبت به وقایع، شعور جاری اما پنهان در حادثه‌ها را تشکیل می‌دهد و این شعور است که انسان را از رفتن به بیراهه نجات می‌بخشد. واقعه‌ای مانند عاشورا را در نظر می‌گیریم. «در کربلا سه عنصر حماسه، پیام و سوگ است.»، در این میان سوگ نیز در دو قسمت تشخیص می‌یابد: قسمت اول در حیطه‌ی معنایی آثار و قسمت دوم در کاربردهای واژه نگاری می‌باشد. در حیطه‌ی معنایی مضامین مذهبی در راستای سه اصل «گریه محوری»، «ازدحام طلبی» و «رضایت‌مندی عمومی» قرار گرفتند. در حیطه‌ی واژه نگاری گاه آگاهانه و گاه به سبب در مضيقه مانند قافیه و ردیف و اقتضای وزن، و صفات غیر عالی مورد استفاده قرار گرفتند. به پیام واقعه پرداخته نشده و راز و رمزهای حاضر در واقعه طرح نگردید. همه‌ی موارد ذکر شده در اثر نرسیدن شاعر به دیدگاه اشراقی نسبت به وقایع مذهبی که همان شعور شعر مذهبی را تشکیل می‌دهد، [صفحه ۱۱] می‌باشد. در سایر وقایع مذهبی هم وضع بدین منوال است. و بعد از هزار و اندی سال از زندگی ائمه (علیهم‌السلام) هنوز ساحت ظاهری وجود ائمه بر ساحت معنوی وجودشان در ادبیات رجحان دارد. امید که شکوهمندی شخصیت و ابعاد معنوی ائمه اطهار ادبیات ما را به سمت ناگفته‌های مورد نیاز انسان معاصر رهنمون سازد. دفتر حاضر جهت عرض ارادت به پیشگاه ائمه اطهار و آشنایی شما عزیزان با، اصل تلاش ۲۵ ساله‌ی شاعران مسلمان ایران زمین تدوین یافته است. امیدواریم این تلاش بابتی هر چند کوچک در اعتلای

صحیح شعر دینی باز گشاید و مقبول حضور شما واقع گردد. امیر مسعود طاهریان [صفحه ۱۳]

ماه هشتم

ای که می آید از این گلدسته آواز دعایت بوی گل می آورد صبحی که می سازد صدایت زیر ایوانت کبوتر در کبوتر می گذارم دستهایم را مگر بالی بگیرد در هوایت آسمان توس می سوزد، اگر خاک مدینه سر کند آواز غربت را به گوش آشنایت من هزار آینه از شبهای چشم خود شنیدم در بیابان آهوئی در طواف جای پایت کاشکی از آبی گلدسته بالاتر نشیند بیرق سبزی که دارد بوی سرخ کربلایت من تو را ای ماه هشتم پنج نوبت می سرایم هفت بند تار و پودم می شود شعری برایت محسن احمدی گزیده‌ی ادبیات معاصر - مجموعه‌ی شعر ۳۷/۵۸ [صفحه ۱۴]

ماه در محاق

ای که در چشمان تو یک چشمه‌ی زمزم روشن است در من از شوق تو چشمی گرم اشک افشاندن است گنبدت پرنور، ایوانت از آتش دور باد! مرگ در تقدیر نام تو مسلمان مردن است خون انگوری که جانت را به زهر آلوده کرد تا قیامت زرد رخسار و خجالت دامن است آسمان را گو به این آهو بیابان را ببخش ضامن غیر از تو آهو هم که باشد دشمن است در تب و تاب کبوتر خواهی گلدسته‌ها عشق را هر جا که بینی غرق بالا- رفتن است ماه من در غربستان محاق افتادن است وحشت از غربت ندارم ماه هشتم با من است محسن احمدی گزیده ادبیات معاصر - مجموعه‌ی شعر ۲۷/۵۸ [صفحه ۱۵]

خورشید خراسان

کیست این همزاد طوفانی که در من جاری است؟ چیست این شور فراوانی که در من جاری است؟ از تمام شهر می پرسم، که پاسخ می دهد؟ چیست این اندوه تابانی که در من جاری است؟ برد از دستم خدایی را که روزی داشتم سحر آن زلف پریشانی که در من جاری است؟ می برد با خویش هر سو چون پر کاهی مرا عشق، این طوفان پنهانی که در من جاری است سبز خواهم شد شبیه دستهای بالغش از زلالی های بارانی که در من جاری است جان شب آلوده ام را روز روشن می کند لطف «خورشید خراسانی» که در من جاری است محمود اکرامی گزیده ادبیات معاصر - مجموعه شعر ۷۹/۳۲ [صفحه ۱۶]

کوچه های خراسان

چشمه های خروشان تو را می شناسند موجهای پریشان تو را می شناسند پرسش تشنگی را تو آبی، جوابی ریگهای بیابان تو را می شناسند نام تو رخصت رویش است و طراوت زین سبب برگ و باران تو را می شناسند هم تو گلهای این باغ را می شناسی هم تمام شهیدان، تو را می شناسند از نشابور بر موجی از «لا» [۱] گذشتی ای که امواج طوفان، تو را می شناسند بوی توحید مشروط بر بودن توست ای که آیات قرآن تو را می شناسند [صفحه ۱۷] گرچه روی از همه خلق پوشیده داری آی پیدای پنهان، تو را می شناسند اینک ای خوب فصل غریبی سرآمد چون تمام غریبان، تو را می شناسند کاش من هم عبور تو را دیده بودم کوچه های خراسان تو را می شناسند قیصر امین پور تنفس صبح ۵۸/ [صفحه ۱۸]

خوشه ی پروین

پابوس امام هشتم با چارقده سپید گلدارش آن سوی لمیده دور از یارش این کیست لمیده بر لب ساحل با پیکر شعله پوش تب دارش این دختر پاک شیشه پیکر کیست؟ کاین سان شده آسمان گرفتارش انگشتک پر نوازشی ای کاش می کرد ز خواب ناز بیدارش تا با تن نقره پوش برمی خاست می برد مرا به قصد دیدارش و این غمکده را دوباره می پیچید در پیرهن حریر زر تارش [صفحه ۱۹]

دریا شده پاک تا بشوید باز گرد از سر و روی آسمان وارث ناگاه بلند می شود از خواب چشمان کویر، محو دیدارش نرمک نرمک به راه می افتد آن سوی در انتظار، رهوارش از دور فروغ گنبدی پیداست خوشرنگ تر از لباس زر تارش این بار که کدام خورشید است؟ با آن شب از ستاره سرشارش راهی ست به سوی کوچه ی فردوس هر روزن شیشه پوش دیوارش آویخته مثل خوشه ی پروین گل های سپیده از سپیدارش آن ساغر نقره کوب مینایی با آن همه وسعتش خریدارش [صفحه ۲۰] مهتاب در انتظار تصویرش خورشید در آرزوی دیدارش هم می چکد آفتاب از سقفش هم نور و بلور و گل ز دیوارش این جاست که دل دخیل می بندد خود را به مشبک شفا بارش این کیست نقاره وار پیچیده ست در گوش زمان طنین تکرارش؟ این کیست که غیر عشق محرم نیست بر درج همیشه سبز اسرارش هر صبح سحر اجازه می گیرد شاید بشود دمی حرم دارش از دور فروغ گنبدی پیداست خوشرنگ تر از لباس زر تارش برمی گردد نشسته در حیرت شلاق نمی کشد به رهوارش [صفحه ۲۱] نرمک نرمک کسوف شرمی سرد جان می گیرد کنار رخسارش رخسارش ز شرم می پیچد در چارقده سپید گلدارش سعید بیابانکی نیمی از خورشید ۹/ [صفحه ۲۲]

دخیل

مهمون از راه اومده شهر شده آماده بازم امشب تو حرم غلغله و فریاده دل گنبد داره از غصه و غم می ترکه چون هزار تا دل غمگین تو خودش جا داده قد گلدسته وقاری داره امشب که نگو رو ضریح قامتش دست نیاز باده تشنگی مثل گدایی که دروغی باشه دم سقاخونه زیر دست و پا افتاده غم غربت اومده دخیل بنده به دلم به خیالش دل من پنجره ی فولاده! سید حسن حسینی همصدا با حلق اسماعیل ۸۷/ [صفحه ۲۳]

سهم تمام آینه ها

این جا طلسم گنج خدایی شکسته باش پابوس لحظه های رضایی شکسته باش در کوهسار گنبد و گلدسته های او حالی بیچ و مثل صدایی شکسته باش وقتی به گریه می گذری در رواقها سهم تمام آینه هایی! شکسته باش! هر پاره ات در آینه ای سیر می کند یعنی اگر مسافر مایی، شکسته باش این جا درستی همگان در شکستگی ست تا از شکستگی به در آیی، شکسته باش در انحنای روشن ایوان کنایتی ست یعنی اگر چه غرق طلایی، شکسته باش آن جا شکستی و طلبیدن و آمدی این جا که در مقام فنایی شکسته باش حسن دلبری [صفحه ۲۴]

از غربتی به غربت دیگر

به آستانه مقدس امام رضا (ع) از راه دور آمده ام در هوایتان با خاطرات غربت بی انتهایتان آقا! سلام! از چه جوابم نمی دهید؟ عمری دلم گرفته برای صدایتان شرمندهم، جز عشق چه سوغاتان دهم جز یک دل شکسته چه دارم برایتان؟ در گرد و خاک راه که می آمدم، هنوز پیچیده بود عطر خوش رد پایتان از غربتی به غربت دیگر، تمام راه می آمدم به شوق دل با صفایتان می آمدم که جان مرا شستشو دهید در چشمه های روشن دار الشفایتان [صفحه ۲۵] شاید - کبوترانه - دلم آشیان کند در آفتابی حرم آشنایتان باشد، اگر چه باز نگاهم نمی کنید آمده ام همیشه بیفتم به پایتان آقا! دل گرفته ی من و نمی شود جز با نگاهی از سر لطف و رضایتان مهدی چناری [صفحه ۲۶]

تا خراسان

می‌رسم تا صحن رازآلود چشمان شما تا ضریح سبز گیسوی پریشان شما یک غزل آینه دارم، یک دو بیتی عاشقی تحفه‌ی ناقابلی آورده‌ام زان شما می‌رسم از غربت چشمان باران خورده‌ام کو به کو، منزل به منزل تا خراسان شما بی‌پناهم، خسته‌ام، دریاب ای مولای من کم از آهو نیستم آقا! به قربان شما من گنه‌کارم بگو آیا شفاعت می‌کند نامسلمان دلم را پاره‌ی جان شما؟ کاش مثل سالیان دور یک شب می‌شدیم اهل مولانای چشم و اهل عرفان شما [صفحه ۲۷] کاش می‌شد ثبت گردد نام ما هم یک شبی در میان دفتر سرخ شهیدان شما باز می‌لرزد درون سینه آهوی دلم ضامن آهو! دو دست ما و دامان شما منیژه درتومیان ماهنامه شمیم - شماره ۱۷/۱۳ [صفحه ۲۸]

گنبد همیشه مطهر

مضمون بکر غیر تو پیدا نمی‌کنم جز مدح دوست، لب به سخن وا نمی‌کنم معنای پاک اسم تو در هیچ واژه نیست من با پیاله دست به دریا نمی‌کنم در وصف آستین سخن را به هیچ روی صد سینه حرف دارم و بالا نمی‌کنم من ذره‌ام که خانه‌ی خورشید خویش را از هیچ کس به جز تو تقاضا نمی‌کنم ای گنبد همیشه معطر به عطر اشک جز در حریم کوی تو مأوا نمی‌کنم در آستان بخشش تو چون حضور شمع جز با سرشک و شعله مدارا نمی‌کنم [صفحه ۲۹] آن قدر سربلند بر ایوان نشسته‌ای کز دور هم به جز تو تماشا نمی‌کنم پیش تو دست مثل علف می‌زنم به خاک چون سرو، سر به سوی ثریا نمی‌کنم نامم اگر غلام رضا هست خویش را با نردبان اسم تو بالا نمی‌کنم غلامرضا شکوهی آهی بر باغ آینه / ۸۴ [صفحه ۳۰]

کبوترانه

پر از طراوت و نور است آسمان طلایت فدای لطف تو آقا و اسم خوب رضایت کنایه از ملکوت است بارگاه تو شاید که های و هوی ملک آید از وسیع فضایت چه روزها که شکسته است بغض پشت ضریحت چه عقده‌ها که گشوده است دست گریه به پایت کبوترانه شتابی است آشنای غریبم دل شکسته‌ی ما را در اشتیاق هوایت به بینوایی این دل امید آن که نگیری که غیر شرم و غزل پیشکش نداشت برایت داریوش شیدایی گریز آهوانه / ۴ [صفحه ۳۱]

ای حضور هشتمین

ای ستونهای زمین، گلدسته‌های سربلند ای رواق زر نگار آینه‌های بند بند ای مقرنسه‌های چوبی گنبد زرین کلاه بر سر آن آستان پرشکوه بی‌گزند بر سر هفت آسمان آن مهربان افراشته چتری از بال کبوتر، از حریر و از پرند دست او اینک پناه آهوان خسته است بال بگشایید از شوق آهوان در کمند! کفتران آسمانی هم اسیر دام او می‌کشاند هر دلی را در رهایها به بند یاد او در عمق دلها می‌شکوفد همچو نور نام او در کام جانها می‌تراود همچو قند [صفحه ۳۲] ای حضور هشتمین! افتادگان غربتیم دست ما را هم بگیر از لطف ای بالا بلند! یدالله گودرزی فصل نامه‌ی شعر - شماره ۴۹/۲۳ [صفحه ۳۳]

زیارت

دوس دارم صدات کنم، تو هم من نیگا کنی! من تو رو نیگا کنم، تو هم منا صدا کنی! قریون چشات برم، از راه دوری او مدم جای دوری نمی‌ره، اگه به من نیگا کنی دل من زندونیه، تویی که تنها می‌تونی قفس و واکنی و پرنده رو رها کنی! می‌شه کنج حرمت

گوشه‌ی قلب من باشه؟ می‌شه قلب من مثل گنبدت طلا کنی؟ تو سرت شلوغه، زیر دستیات فراوونن از خدا می‌خوام کمی نیگا به زیر پا کنی! تو غریبی و منم غریبم، اما چی می‌شه دل این غریبه رو با خودت آشنا کنی؟ [صفحه ۳۴] دوس دارم تو ایوون آینه‌ات از صب تا غروب من با تو صفا کنم تو هم من دعا کنی! به وفای کفترای حرمت منم می‌خوام کفتری باشم که تنها تو من هوا کنی! دلمو گره زدم به پنجرت دارم می‌رم دوس دارم تا من میام زود گره‌ها رو وا کنی! صد هزار دفهم شده پای ضریح زار می‌زنم تا دلت یه بار بسوزه دردامو دوا کنی! دوس دارم که از حالا تا صبح محشر همه شب من «رضا، رضا» بگم تو هم من رضا کنی! سهیل محمودی فصلی از عاشقانه‌ها ۱۸۶/ [صفحه ۳۵]

زیارت

نشسته‌ام به شفاعت، مرا جواب مکن از استجابت عشق من اجتناب مکن مرا که تشنه‌ی عطشان چشمه‌ات شده‌ام اسیر وسوسه‌ی ساکت سراب مکن مرا که دلخوش آرامش حضور توام دوباره دستخوش موج اضطراب مکن ثواب کوچک ما را خدا قبول نکرد تو هم گناه بزرگ مرا حساب مکن امام هشتم من، ای امام هشتم من که گفته حاجت این مرد مستجاب مکن نهاده‌ام به ضریح سر ارادت و عشق از آستان امیدت مرا جواب مکن بهروز یاسمی گزیده ادبیات معاصر - مجموعه شعر ۶۱/۳۹ [صفحه ۳۶]

زیارت

قندیل و شمعدان و چراغان آئینه و بلور و کبوتر تا چشم کار می‌کند این جا جمعیت است و نور و کبوتر امشب کبوتر دل تنگم مهمان آشیانه‌ی آقااست امشب تنم نشسته در آشوب گویی نقاره‌خانه‌ی آقااست آقا بگیر دست دلم را از پشت آن ضریح طلایی چشم انتظار مرهم سبزی است این زخم، زخم کرب و بلایی امشب حرم چقدر شلوغ است بوی اذان رها شده در باد [صفحه ۳۷] مثل همیشه می‌شکند تلخ بغضی کنار پنجره فولاد ... سعید بیابانکی نیمی از خورشید ۱۵/ [صفحه ۳۸]

زیارت

می‌رسم خسته، می‌رسم غمگین گرد غربت نشسته بر دوشم آشنایی دیده چشمانم آشنایی نخوانده در گوشم می‌رسم چون کویری از آتش چون شب تیره‌ای که نزدیک است تشنه‌ی آفتاب و بارانم دیده کم آب و سینه تاریک است آمدم تا کنار مرقد تو دامنی اشک و آه آوردم مثل آهوی خسته از صیاد به حریمت پناه آوردم آمدم تا خزان قلبم را به نگاهی پر از جوانه کنی بشکند بغض و اشکهایم را مثل تسبیح دانه دانه کنی [صفحه ۳۹] در طواف تو مثل پروانه هستی‌ام را به باد خواهم داد تا نگاهم کنی تو را سوگند به عزیزت جواد خواهم داد مصطفی محدثی خراسانی روزنامه قدس - شماره ۱۱/۳۸۵۶ [صفحه ۴۰]

پنجره‌ی فولاد

ای قلب جهان تپیده در میعادت جان داروی خیل دردمندان یادت خواهم که ببندم این دل درد آگین با رشته‌ای از پنجره‌ی فولادت میرهاشم میری ترانه‌های انتظار ۹۱/ [صفحه ۴۱]

پیاده تا تو

بنشین باران باران گریه کنیم ... قله‌ترین کوه شرمنده است از این تپه‌ی طلا... در برابر دستانت زانو می‌زنم از سنگ فرش تا

دروازه از دروازه تا گره‌های بسته را به شعر می‌کشم ... من از کوچه سلامت می‌کنم تو [صفحه ۴۲] سر سبزی‌ات را برایم تکان می‌دهی سبزی تو طلای تو سیاهی من راز تو با چاهی بودن کبوترانت را فهمیدم من گندم می‌پاشم تو کبوتر کبوترانی چاهی که طوقی سبز بر گردن داشتند و نوک می‌زدند به گندمهایی که دخترک خریده بود تا مادرش را از مرگ رهانده باشد ... شب از خانه پیاده تا تو در می‌نوردم ستاره‌ها را ناله‌ها بلند می‌شوند و به بار می‌نشیند [صفحه ۴۳] دعا که می‌خوانی همگی خواب می‌بینند مردی را با بالاپوشی از بهار که غزالان در آن خیز برداشته‌اند ... منهم رمیده آهو یا هو سید مهدی حسینی از حنجره‌های شرقی ۱۳۱/ [صفحه ۴۴]

کبوترانه

گلدسته‌ات کهکشانی است که سیاهی شهر را تکذیب می‌کند پیرامون تو همه چیز بوی ملکوت می‌دهد کاشیهای ایوانت و این سؤال همیشه که چگونه می‌توان آسمانها را در مربعی کوچک خلاصه کرد پنجره‌ی فولاد التماسهای گره خورده و بغضهایی که پیش پای تو باز می‌شوند شاعری حنجره‌اش را در باد تکان می‌دهد و کلمات اوج می‌گیرند [صفحه ۴۵] تا از دست تو دانه برچینند تازه می‌فهمم کبوتر بودن چه نعمتی است آرش شفاعة [صفحه ۴۶]

پناه

این پرچم سبز را به راهنمایی بخوان که این جا نسیم همیشه به سوی بهشت جاری است در این سرای صمیمی اگر چه غریبی مأیوس مباش که شفاعت را هر که باشی از آهو سزاوارتری ... حمیدرضا شکار سری باز جمعه‌ای گذشت ۴۱/ [صفحه ۴۷]

چراغ سرزمین لاله خیز

زیستن در پناه سایه‌ات گریستن با تمامت یقین کاش قلبها با سلام خاک آشنا نبود ساده بود و سبز بود مثل چشمه‌های روشن زلال و خدای را بی‌دریغ می‌سرود ای خیال اجتناب ناپذیر! از قبیلۀ کدام سبز جامه‌ای کافتاب زائر نگاه توست کهکشان برابر تو کوچک است ای ستاره‌ی شکوهمند! [صفحه ۴۸] با تو باید از بهار گفت از پرنده از درخت و تو آن سخاوتی که می‌توان در پناه آن گریست ... بی‌قراری کبوتران برای توست ابرها به دست بوسی ستاره می‌روند باغها به دست بوسی بهار و نگاه من که برکه‌ی مکدری‌ست دست بوس عشق توست آستان تو سرسرای آشتی‌ست در مقابل تو می‌توان خلاصه شد سبز شد شکوفه داد رنج تو ادامه‌ی جراحت دل من است ای بزرگوار [صفحه ۴۹] معنویت بهار از نگاه توست بی‌تو خاک قحطی بنفشه است قحطی درخت سبزه رود ای غریب آشنا در کجای آسمان دمیده‌ای کاین چنین پرندگان به سوی تو شوقناک بال می‌زنند با کبوتری که در دل من است اعتماد در نگاه من بیشتر شکوفه می‌کند باغ آفتاب دیدنی است باغ آیه‌های روشن خدا [صفحه ۵۰] در حریم عشق گام می‌زنیم پرتیش تر از نسیم با اراده‌ای سترگ غربت زمین غربت دل است ای ستاره‌ی شکوهمند! با تو می‌توان به روشنی رسید ایرج قنبری آینه‌ی رجاء ۵۳۸/ [صفحه ۵۱]

گریز آهوانه

امشب گریز آهوانه‌ی من دستهای توست نه گنبد طلا! آقا تمام شهر صیادند پولاد پای پنجره‌ات آب می‌شود وقتی برای دیدن تو آسمان شوم امشب کنار پنجره جای نگاه نیست پرواز می‌کنم از پشت پلکها سفر آغاز می‌کنم هادی منوری [صفحه ۵۲]

درود بر تو ای هشتمین سپیده - اگر از سایه ساران درود می‌پذیری - باران نیز به ازای تو پاک نیست و بر ما درود - اگر فاصله‌ی خویشتن تا تو را تنها بتوانیم دید - ای آفتاب ما آن سوی ذره مانده‌ایم من آن پرنده‌ی مهاجرم که هزار سال پریده است اما هنوز سواد گنبدت پیدا نیست آوخ که بال کبوتران حرمت از چه تیرهای زهرآگین خسته است شکسته است [صفحه ۵۳] ای عرش ای خون هشتم نیرویی دیگر در پرم نه که ما را هزار سال نه ره توشه‌ای بر پشت بود و نه شمشیری در دست و مگر در سینه عشق می‌افروخت می‌سوخت که چراغ تو روشن ماند رشته‌ای از زیلوی حرمت زنجیر گران عاشقان و سلسله‌ی وحدت است و خطی که روستاها را به هم می‌پیوندد گل مهره‌های ضریحت دل‌های بیرون پیده‌ی ما تبلور فلزی ایمان است چنان گسترده‌ای [صفحه ۵۴] که جز از حلقه‌ی ضریحت نمی‌توان دید تو را باید تقسیم کرد آن‌گاه به تماشا نشست خاک تو گستره‌ی همه کائنات و پولاد ضریحت قفسی‌ست که ما یارایی خود را در آن به دام انداخته‌ایم تو سرپوش نمی‌پذیری طلای گنبدت روی زردی ماست از ناتوانی ادراکمان از تو که بر چهره داریم تو مرکز وفوری کشته‌های ما از تو سبز پستانهای ما از تو پر شیر است تو مدار نعمتی سیستان‌ها مان سرخی چهره را [صفحه ۵۵] از زردی قبه‌ی تو وام دارند و گنبد تو تنها و آخرین آشتی ما با زر است هر چند اگر فریب زر اندوزان تاریخ باشد شتر از مسلخ به فولاد تو می‌گریزد آهن تو پیوند جماد و نبات و حیوان بخشش تو اعطای خدای سبحان است وقتی تو می‌بخشی دست مریخ نیز به سوی سقاخانه‌ات دراز است ناهید و کیوان و پروین دیروز صف به صف در کنار من و آن مرد روستا در مضیف خانه‌ی تو کاسه در دست [صفحه ۵۶] به نوبت آتش ایستاده بودیم کاش ایستاده بودیم تو ایستاده زیستی هر چند با میوه‌ی درختی گوژ و نشسته مسمومت کردند اما شهادت تو را ایستاده درود گفت و اینک جایی که تو خوابیده‌ای همه‌ی کائنات به احترام ایستاده است من با اشک می‌نویسم شعر من عشقی‌ست که چون مورچه بر کاغذ راه افتاده است ای بلند سلیمان‌وار پیش روی رفتار من درنگ کن [صفحه ۵۷] سپاه مهرت را بگو نیم نگاهی به جای مورچگان بیفکند تو امامی هستی با تو قیام می‌کند درختان به تو اقتدا می‌کنند کائنات به نماز ایستاده و مهربانی تکبیر گوی توست عشق به نماز تو قامت بسته است و در این نماز هر کس مأوم تو نیست مأوم است درست نیست شکسته است تاریخ چون به تو می‌رسد طواف می‌کند یا کلمه الله عرفان در ایستگاه حرمت [صفحه ۵۸] پیاده می‌شود و کلمه چون به تو می‌رسد به درباری در گاهت به پاسداری می‌ایستد شعر من نیز که هزار سال را پیموده هنوز بیرون بارگاه تو مانده است سید علی موسوی گرما رودی شعر امروز ۵۳۶/